

فلسفه

مقایسه تقریرات ابن سینا و ملاصدرا و حکیم سبزواری و

علامه طباطبائی در برهان صدیقین

دکتر قاسمعلی کوچانی

چکیده:

در برهان صدیقینی که ابن سینا تقریر کرده به «یقینی بودن موجود ما» و «دفع دور و تسلسل تکیه شده است و ملاصدرا در تقریر برهان صدیقین، به «اصالت و وحدت وجود، بساطت و تشکیک وجود» توسل جسته است و در تقریر حکیم سبزواری، بر «اصالت وجود» و بر اینکه «هر حقیقتی به واسطه وجود دارای حقیقت است» و بر اینکه «برای وجود، افراد متباین بالذات نیست بلکه تفاوت افراد وجود به مراتب و ظهورات و اطوار و درجات است» تکیه شده است، اما در تقریر علامه طباطبائی، نیازی به اثبات «اصالت و تشکیک وجود» و غیر آن نیست، زیرا با بررسی اصل واقعیت بدون هر قید و شرط، به ثبوت ازلی آن پی برده می‌شود، و از مزایای این تقریر اثبات توحید ذاتی حق تعالی است. کلید واژه‌ها: برهان صدیقین، اصالت وجود، اصل واقعیت.

دو راه اثبات وجود خدا

و خطاب به خداوند عرض می‌کند: «یا من دلّ علیٰ ذاته بذاته». قرآن کریم به طریقه دوم یعنی راه حدوث اشاره کرده و فرمود: سَنُرِیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ یَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (فصلت، ۵۳). برای برهان صدیقین تقریرهای متعددی شده است (آشتیانی، میرزا مهدی، تعلیقه بر منظومه حکمت، ۴۹۷ - ۴۸۹)

تقریر برهان صدیقین ابن سینا

اگر به هر موجودی از حیثی که خودش است بدون التفات به غیر، توجه شود، یا وجود برایش واجب است یا وجود برایش واجب نیست. اگر وجود برایش واجب باشد پس آن موجود حق است و قائم به ذات خود است و اگر وجود برایش واجب نباشد «ممکن» است. و جایز نیست گفته شود ممتنع است چون فرض شده که موجود است. مگر اینکه به اعتبار ذات آن موجود شرطی در نظر گرفته شود مانند شرط عدم علت که در آن صورت «ممتنع» می‌گردد و یا اگر شرط وجود علت برای ذات آن موجود بشود که در این صورت «واجب» می‌شود. اما اگر با ذات آن وجود، شرطی همراه نباشد نه شرط حصول علت، و نه شرط وجود علت، در این صورت، امر ثالثی باقی می‌ماند و

بطور کلی راههای اثبات وجود خدا به دو راه تقسیم می‌شود. یکی از راه نظر در وجود و تقسیم آن به واجب و ممکن، و دلالت و شهادت این تقسیم بر وجود واجبی که ممکنات از او صادر شده‌اند. و طریقه دیگر استدلال از آثار محتاج به سبب، بر وجود مؤثر و صانع است. از طریق اول به برهان صدیقین تعبیر شده است. و از طریق دوم به طریق ابراهیم خلیل (ع) تعبیر شده است. زیرا در این طریقه که قرآن کریم از آن خبر می‌دهد حضرت ابراهیم (ع) از افول و غروب ستاره و ماه و خورشید که غیبت و ناپدید شدن آنهاست و مستلزم حرکت است و حرکت که مستلزم حدوث است و حدوث که مستلزم محدث و صانع تعالی است استدلال می‌کند (فاضل مقداد، شرح الباب الحادی عشر، صص ۸ - ۷).

برهان صدیقین، برهان کسانی است که به وجود حق بر حق و بر هر چیز دیگر استشهاد می‌کنند. و خداوند در قرآن کریم به این طریقه اشاره کرده و فرمود: «اولم یکف بریک أنّه علیٰ کلّ شیءٍ شهید» (فصلت، ۵۳) و حضرت علی (ع) در دعای صباح به آن طریقه اشاره کرد

آن «امکان» است. و بنابراین به اعتبار ذاتش نه واجب است و نه ممتنع. پس هر موجودی یا به ذات خود واجب الوجود است یا ممکن الوجود. آنچه که در ذات خود ممکن است خود به خود موجود نمی‌شود و وجود آن ممکن اولوی نسبت به عدم آن ندارد. و اگر هر کدام از وجود یا عدم نسبت به ممکن اولی شود به سبب حضور علتی یا به خاطر عدم علتی خارج از ذات ممکن است. پس وجود هر ممکنی از غیر اوست چنانکه عدم هر ممکنی نیز از غیر خودش [یعنی عدم العله] است. و این وابستگی ممکن در وجود خود به غیر، یا این است که تابعی نهایت تسلسل می‌یابد، که در این صورت هر یک از آحاد سلسله علت‌ها و معلول‌ها نیز در ذات خود ممکن خواهد بود و جمله آحاد سلسله چون متعلق به سلسله‌اند بنابراین غیر واجب خواهند بود و به سبب غیر آن سلسله واجب می‌شود. هر مجموعه مترتب از علتها و معلول‌هایی که توالی و پشت سر هم قرار داشته باشند و در آن علتی غیر معلول وجود داشته باشد آن علت، طرف آن مجموعه، [و نه ممکن] زیرا اگر وسط باشد معلول خواهد بود و هر سلسله مترتب از علتها و معلول‌ها، متناهی باشد یا غیرمتناهی،

اگر در آن سلسله جز معلول نباشد، آشکار است که نیازمند به علتی خارج از سلسله خواهد بود و لکن ناچار طرفی به آن سلسله متصل می‌شود. و آشکار است که اگر در آن سلسله چیزی که معلول نیست موجود باشد آن، طرف و نهایت سلسله است. پس هر سلسله از علت و معلول‌ها به واجب الوجود قائم به ذات خود منتهی می‌شود. و اما دور در علت و معلول هر چند فسادش آشکار است لکن بر فرض وجود دور، از آن نیز مطلوب لازم می‌آید زیرا بنا بر فرض دور در بین افراد علت و معلول سلسله، دور مشتمل بر جمله‌ای از علتها و معلول‌های متناهی خواهد بود که هر یک از آنها معلول است. چون سخن شیخ‌الرئیس در بطلان تسلسل، در بردارنده آن [جمله متناهی از آحاد سلسله] بوده، لذا شیخ‌الرئیس جداگانه بطلان دور را در استدلال خود طرح نکرده است (شرح‌الاشادات، ۲۸-۱۸).

خلاصه استدلال شیخ‌الرئیس

«در وجود موجود ما شککی نیست. حال اگر آن واجب باشد مطلوب ثابت است، وگرنه مستلزم واجب است. با توجه به اینکه دور و

تسلسل باطل است.» (آشتیانی، میرزا مهدی، تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، ص ۴۸۹).

نظریه شیخ الرئیس درباره برهان صدیقین خود ابن سینا بعد از این برهان و براهین دیگر ناشی از این برهان که بر یگانگی و صفات خداوند آورده درباره برهان صدیقین خود می‌گوید:

«تأمل کن و ببین چگونه بیان ما برای ثبوت خداوند و وحدانیت او و بریء بودن او از نقائص، احتیاج به تأمل در غیر نفس وجود ندارد، و احتیاج به اعتبار و استدلال از خلق و فعل او برای اثبات حق تعالی نیست. و هر چند که آن راه نیز دلیل بر وجود اوست. لکن این باب [= استدلال از وجود حق به حق] اوثق و اشرف [از سایر طرق] است. یعنی وقتی به حال وجود نظر کنیم وجود از حیثی که وجود است به وجود حق گواهی می‌دهد و وجود حق پس از آن بر سایر موجودات گواهی می‌دهد. و به مثل این مطلبی که گفتیم در کتاب کریم اشاره شده است که فرمود: «سنریمه آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» (فصلت، ۵۳) این آیه [بیان کننده] حکم و استدلال بر وجود حق

تعالی برای قوم خاصی است [که به آنها صدیقین اطلاق نمی‌گردد] سپس کتاب خدا چنین می‌فرماید: اولم یکف بریک انه علی کل شیء شهید (فصلت، ۵۳) و این حکم برای صدیقین یعنی کسانی است که به وجود خدا استشهاد می‌کنند نه بر او استشهاد نمایند.» (الاشارات، با شرح خواجه نصیر، ۲/۶۶).

از آنچه که از ابن سینا نقل شد معلوم می‌شود که بیان و استدلال او در بین فلاسفه سابقه نداشته است. لکن صدرالمتألهین برهان ابن سینا را کمال مطلوب نمی‌داند و آن را در ردیف برهان متکلمان یعنی برهان از طریق حدوث، و برهان طبیعیون یعنی برهان از طریق حرکت قرار می‌دهد، و قائل است که در این برهان شیخ الرئیس در واقع از «امکان» که از خواص ماهیت است بعنوان واسطه، استفاده شده است. صدرالمتألهین در خاتمه کتاب «المشاعر» پس از اشاره به برهان صدیقینی که خود آورده می‌نویسد:

«و غیر هولاء [الصدیقین] یتوسلون فی السلوک الی معرفته تعالی و صفاته بواسطه أمر آخر غیره، کجمهور الفلاسفة بالامکان، و الطبیعیین بالحرکه للجسم، و المتکلمین بالحدوث

للخلق او غير ذلك» (المشاعر، ۲۷۳ - ۲۷۲).

استاد مطهری در جلد پنجم «اصول فلسفه» در توضیح عبارت فوق «المشاعر» می‌نویسد: «صدرا آنجا که می‌گوید: «جمهور فلاسفه به امکان [بر وجود خداوند استدلال می‌کنند] به بوعلی و اتباع او است.» (اصول فلسفه، ۸۲/۵).

صدرالمتألهین در «اسفار» نیز قائل است:

«برهان بوعلی نزدیکترین برهان به برهان صدیقین است ولی... خود برهان صدیقین نیست. زیرا در برهان صدیقین ما [= صدرالدین شیرازی] نظر در حقیقت وجود است و حال آنکه در اینجا [یعنی در برهان ابن سینا] نظر در مفهوم موجود است.» (اسفار، ۶/ ۲۷-۲۶).

البته نظر صدرالمتألهین با قول خواجه نصیرالدین طوسی در «شرح الاشارات» و «تجريد الاعتقاد» نیز مخالف است زیرا خواجه در شرح الاشارات معتقد است:

«الهیون با نظر در وجود و اینکه وجود یا واجب است و یا ممکن، بر اثبات واجب استدلال می‌کنند» (شرح الاشارات، ۶۶/۲).

و در «تجريد الاعتقاد» نیز با نظر در احوال وجود و اتصاف آن به وجوب و امکان و

ضرورت منتهی شدن ممکنات به واجب الوجود به اثبات واجب الوجود پرداخته است (تجريد الاعتقاد، ص ۱۸۹).

نظر مرحوم میرزا مهدی آشتیانی درباره برهان صدیقین ابن سینا

مرحوم میرزا مهدی آشتیانی اولین تقریر از تقریرات نوزدهگانه‌ای که در تعلیقه خود بر منظومه حکمت سبزواری، ذکر می‌کند، تقریر شیخ‌الرئیس است. خلاصه بیان شیخ‌الرئیس را که در اشارات آمده چنین ذکر می‌کند:

«أنه لاشك في موجود ما، فهو إن كان واجباً فهو المطلوب، والأ استلزمه، دفعا للدور و التسلسل» (تعلیقه بر شرح منظومه حکمت، ۴۸۹).

و آنگاه مرحوم آشتیانی می‌نویسد: این به برهان به این تقریر [ابن سینا] مراحل از برهان صدیقین دور است:

۱- اینکه برهان شیخ، استدلال به وجود موجوداً، یا به مفهوم وجود است، این خارج از ذات واجب و حقیقت اوست و مباین با آن نیز هست.

۲- استدلال شیخ در متمیمش محتاج به تشبث به ذیل امکان، و دور و تسلسل است. و

شیخ گمان کرده آنچه که اقامه کرده برهان قطعی بر وجود خداوند است.

۳- برهان شیخ الرئیس، توحید خداوند را نمی‌کند، بخلاف برهان صدیقین [که اثبات‌کننده توحید واجب الوجود نیز]، (همان، هست ۴۸۹).

تقریر صدر المتألهین از برهان صدیقین

وجود حقیقت عینی واحد بسیطی است که بین افراد آن ذاتاً اختلافی نیست جز به کمال و نقص و شدت و ضعف؛ یا اختلاف بین افراد حقیقت وجود به امور زائدی است چنانکه در افراد ماهیت نوعی تفاوت است. و غایت کمال مراتب وجود آن مرتبه‌ای است که اتم از آن مرتبه‌ای نیست؛ و این مرتبه متعلق به غیر خود نیست، و مرتبه اتم از آن متصور نمی‌باشد. زیرا هر ناقصی متعلق به غیر خود است و نیازمند به مرتبه تمام است. و در جای خود بیان شده که تمام قبل از نقص است و فعل قبل از قوه است و وجود قبل از عدم است. و بیان شد که تمام شیء آن شیء است و آنچه که افزون بر اوست. پس در این صورت وجود یا مستغنی از غیر خود است و ذاتاً منتظر به غیر خود است. و اولی واجب الوجود است و او صرف الوجودی است

که اتم از او نیست، عدم و نقصی او را مشوب نمی‌سازد. و دومی آن است که ماسوای او عبارت از افعال و آثار اوست و برای ماسوای واجب الوجود قوامی جز به واجب الوجود نیست... زیرا برای حقیقت وجود نقصی نیست و نقص منحصرأً به جهت معلولیت ملحق به وجود می‌شود زیرا ممکن نیست که معلول در برتری از نظر وجود مساوی با علتش باشد... زیرا حقیقت وجود بسیط است و حدی برایش نیست و محض فعلیت است و الا ترکیب در آن راه می‌یافت (اسفار، ۱/۱۶، ۱۵، ۱۴).

بررسی برهان صدیقین صدر المتألهین

با اندک توجه در برهان صدر المتألهین معلوم می‌گردد مقدماتی در این برهان بکار گرفته شده که با ادعای معظم له که گفت: «و اسد البراهین و اشرفها الیه هو الذی لایکون الوسط فی البرهان غیره بالحقیقه، فیکون الطريق الی المقصود هو عین المقصود و هو سبیل الصدیقین الذین به [تعالی] علیه...» (همان، ۱/۱۳) منافات دارد و برخی از آن مقدمات عبارتند از:

۱- وجود حقیقت عینی است. یعنی اصالت

دارد [اصالت وجود]

۲- وجود واحد است. [وحدت وجود]

۳- وجود بسیط است. [بساطت وجود]

۴- وجود مشکک است. [تشکیک وجود]
حکیم سبزواری در حاشیه بر اسفار می‌نویسد: مقدمات مأخوذه در برهان صدیقین توسط صدرالمتهلین، هر چند شاخ‌اند و در آنها مطالب عالی نهفته است ولی استکشاف از آنها در اول امر لازم نیست زیرا با این کار، کثیرالذقة و عسرة النیل می‌گردد. و هر چند در مقامی دیگر مثلاً بحث از فیاضیت خداوند، مقدمات مذکور لازم هستند (اسفار، ۱۶/۶).

برهان صدیقین به تقریر حکیم سبزواری

حکیم سبزواری به دو شیوه برهان صدیقین را در شرح منظومه تقریر کرده است: طریقه قیاس خلف و طریقه قیاس مستقیم. ابتدا تقریر حکیم سبزواری به شیوه خلف را بیان می‌کنیم و سپس به طریقه مستقیم می‌پردازیم: اما طریقه قیاس خلف چنین است:

اگر وجود که مراد از آن حقیقت وجود اصیل تحقق بخش هر دارای حقیقتی است، واجب لذاته باشد، [مقدم] و چگونه واجب نباشد و حال آنکه بر حقیقت مرسله وجود، عدم ممتنع است که راه یابد. [صغری] و حقیقتی که راه یافتن عدم بر آن امتناع داشته باشد،

واجب الوجود است. [کبری] اما درستی صغری، به جهت این است که: یک شیء مقابل خود یعنی عدم را نمی‌پذیرد زیرا قابل واجب است با مقبول اجتماع پیدا کند، و حال آنکه وجود، طرد عدم می‌کند و عدم رفع وجود است. و اما درستی کبری استدلال آشکار و روشن است.

پس آن وجود واجب، مطلوب یعنی واجب الوجود لذاته خواهد بود. [تالی] والا با ممکن بودن، و واجب نبودن، و امکان در اینجا به معنی فقر و تعلق به غیر است نه به معنی سلب ضرورت وجود و عدم است، زیرا ثبوت وجود برای خود ضروری است و امکان در اینجا نه به معنی تساوی نسبت وجود و عدم است. زیرا نسبت شیء به خودش مانند نسبت نقیض شیء به شیء نیست. زیرا نسبت شیء به خودش وقتی بر خودش حمل شود دارای کیفیت وجوب است و دومی یعنی نسبت شیء به نقیض خود، وقتی نقیض شیء بر شیء حمل شود دارای کیفیت امتناع است.

از آنچه گفته شد، تحقیقاً، وجود واجب لذاته و حق تعالی را لازم می‌آورد، زیرا آن حقیقت، دومی برایش نیست تا تعلق به آن بیاید و

نیازمند به آن گردد، بلکه هر آنچه را دومی برایش فرض کنی، آن دومی همان حقیقت خواهد بود و نه غیر آن. عدم و ماهیت نیز که حالشان معلوم است یعنی شیء یا وجود است و یا عدم است و یا ماهیت، و وجود (حقیقتی از سنخ وجود) دومی برایش نیست تا به آن تعلق گیرد، چون در صرف شیء میزی نیست و شیء به نفس خود قبول دوگانگی و تکرار نمی‌کند. و عدم، نفی محض و باطل صرف است. و ماهیت، خودش نه موجود است و نه معدوم، پس صلاحیت برای پذیرش نفس‌الامری را ندارد، پس پذیرش تعلق صدور از حقیقت وجود به خودش را داراست.

در نتیجه این دلیل ما را از وجود به وجوب، هدایت می‌کند. همچنانکه به ثبوت او ارشاد می‌کند به توحید او نیز ارشاد می‌کند.

لکن وجود حقیق اصیل تحقیق بخش هر دارای حقیقتی، واجب است. (وضع مقدم یا استثناء) پس واجب لذاته یا حق تعالی موجود است. (نتیجه، یا وضع تالی) (رک بشرح غرالفرائد، المقصد الثالث، الفریدة الأولى) و خلاصه اینکه: حقیقت وجود، عدم بر او راه ندارد (صغری) و هرچه که عدم بر او راه نداشته

باشد واجب الوجود بالذات است (کبری) پس: حقیقت وجود، واجب الوجود بالذات است. (نتیجه). در حاشیه بر اسفار نیز خلاصه این تقریر را آورده است (اسفار، ۱۷/۶ - ۱۶). صورت منطقی برهان صدیقین به طریق قیاس خلف^۱

قیاس خلف از دو قیاس مرکب است: یکی قیاس افتراقی مؤلف از متصله و حملی، و دیگر قیاس استثنائی که با استثناء نقیض تالی، نقیض مقدم را نتیجه دهد (اساس الاقتباس، ص ۳۲۰). استدلال بر وجود خداوند چنین است: اگر حقیقت وجود اصیل، واجب باشد، آنگاه واجب الوجود [حق تعالی] موجود است. لکن حقیقت وجود اصیل، واجب است. [وگرنه حقیقت وجود نیست] پس: واجب الوجود لذاته [حق تعالی] موجود

۱- هرگاه که اثبات مطلوب به ابطال نقیض کنند آن را قیاس خلف خوانند آن چنان بود که قیاسی تألیف کنند از نقیض مطلوب و مقدمه غیرمتنازع که انتاج حکمی ظاهر الفساد کند. معلوم شود که علت انتاجش نقیض مطلوب بوده است. و به آن فساد نقیض مطلوب ظاهر شود، پس صحت مطلوب معلوم گردد (اساس الاقتباس، ص ۳۱۹).

است. این مدعا است. و قیاس خلف برای اثبات آن چنین است:

قیاس اقترانی مؤلف از متصله و حملی:

اگر «واجب الوجود لذاته [حق تعالی] موجود است» صادق نباشد (مقدم)، آنگاه نقیض آن یعنی «واجب الوجود لذاته [حق تعالی] موجود نیست» صادق خواهد بود. (تالی) ولکن موجود نبودن واجب الوجود لذاته مستلزم خلف است. پس اگر «واجب الوجود لذاته [حق تعالی] موجود است» صادق نباشد، آنگاه مستلزم خلف است.

قیاس استثنائی

اگر واجب الوجود لذاته موجود است صادق نباشد، آنگاه مستلزم خلف است. لکن خلف محال و باطل است (استثناء، رفع تالی).

پس: چنین نیست که «واجب الوجود لذاته [حق تعالی] موجود است» صادق نباشد. (نتیجه)

تقریر برهان صدیقین به طریق قیاس مستقیم: اما به طریق مستقیم اگر برهان صدیقین تقریر شود، مراد از «وجود» مرتبه‌ای از حقیقت وجود است. و چون این مرتبه از

حقیقت وجود، نیازمند به غیر است، با دفع دور و تسلسل مستلزم غنی بالذات خواهد بود (شرح المنظومه، شرح غرر الفرائد، ص ۱۴۶).

صورت منطقی قیاس مستقیم

قیاس مستقیم قیاسی است که قیاس‌کننده در آن در اول امر با مقدمات صادق اثبات مطلوب را قصد می‌کند. ولی در قیاس خلف قیاس‌کننده ابتدا انتاج شیء غیرمطلوب را که بین الکذب است قصد می‌کند که از کذب آن صدق نقیض آن لازم می‌آید (علامه حلی، الاسرار الخفیّه، صص ۱۹۰ - ۱۸۹).

این قیاس مستقیم از سه قیاس مرکب است: دو قیاس ذوحدیدین مثبت و یک قیاس استثنائی انفصالی، به ترتیب زیر:

قیاس ذوحدیدین اول:

اگر موجودی که هست، واجب باشد، آنگاه مطلوب ثابت است.

و اگر موجودی که هست، ممکن باشد، آنگاه نیاز به مؤثر دارد.

ولکن موجودی که هست یا واجب است یا موجودی که هست ممکن است.

و نتیجه اینکه: یا مطلوب ثابت است یا ممکن نیاز به مؤثر دارد. پس ممکن نیاز به مؤثر

دارد.

قیاس ذوحدین دوم

و اگر ممکن نیازمند به مؤثر، مؤثرش واجب است، آنگاه مطلوب ثابت است.

و اگر ممکن نیازمند به مؤثر، مؤثرش ممکن است، آنگاه دور یا تسلسل لازم می آید.

لکن یا ممکن نیازمند به مؤثر، مؤثرش واجب است یا ممکن است.

نتیجه: یا مطلوب ثابت است یا دور و تسلسل لازم می آید.

قیاس استثنائی انفصالی

یا مطلوب [یعنی واجب الوجود بالذات] ثابت است، یا دور یا تسلسل لازم می آید.

لکن دور یا تسلسل باطل است.

پس مطلوب [یعنی واجب الوجود بالذات] ثابت است.

اوثق و اخصر و اشرف بودن قیاس خلف نسبت به قیاس مستقیم

حکیم سبزواری طریق قیاس خلف را اوثق و اشرف و اخصر از قیاس مستقیم می داند و

قائل است چون به طریق خلف، بجوایم برهان صدیقین را تقریر کنیم، به استلزام دور و

تسلسل تمسک نکرده ایم و نیز موانعی که در

ابطال تسلسل، با برهان تطبیق و تضایف و غیر آنها صورت می گیرد، راه نمی یابد و در نتیجه بیان اثبات واجب الوجود به طول نمی انجامد. و چون در طریقه خلف برهان صدیقین، به مرتبه ای از وجود تمسک نشده، بنابراین برهان صدیقین، با اثبات تشکیک در وجود، نیز طولانی نمی گردد و لذا در برهان صدیقین به روش خلف، نقض و قدح و ابرام و احکام راه پیدا نمی کند.

و اما اشرف بودن طریقه خلف در برهان صدیقین به این است که در این طریقه، به حقیقت وجودی که خیر محض و معدن و منبع هر شرافت است بر وجود حق تعالی، استدلال و استشهاد می شود. بخلاف طریقه مستقیم برهان صدیقین که مرتبه ای از وجود، که مرکب از وجدان و فقدان است، به وجود واجب الوجود استدلال می شود. و چون این مرتبه نیازمند به غیر است و با دفع دور و تسلسل، غنی بالذات را لازم می آورد، لذا طریقه مستقیم در شرف به طریقه خلف نمی رسد (شرح المنظومه، شرح غرر الفرائد، ص ۱۴۶).

مقدمات برهان حکیم سبزواری

همچنانکه در برهان حکیم سبزواری دیده

و براهینی که در اثبات واجب بالذات می آورند در حقیقت تنبیهاتی بیش نیستند (اسفار، ۱۵/۶، حاشیه طباطبائی).

و توضیح مطلب در نظر معظم له چنین است: این اصل که وجود و هستی، حقیقت عینی است، این یک واقعیت است که سفسطه را به وسیله آن دفع می‌کنیم و هر صاحب شعوری در اثبات آن ناچار و مضطر است؛ و این واقعیت چیزی است که در ذات خود بطلان و رفع را نمی‌پذیرد، حتی فرض بطلان و رفع آن مستلزم ثبوت و وضع آن است.

در نتیجه اگر بطلان هر واقعیتی را در وقتی خاص یا به طور مطلق فرض کنیم در آن صورت، کل واقعیت، واقعاً باطل خواهند بود (یعنی واقعیت ثابت می‌شود) و همچنین سوفسطایی اگر اشیاء را موهوم ببیند یا شک در واقعیتش کند، در آنصورت اشیاء واقعاً در نزد او موهوم خواهند بود و واقعیت واقعاً مشکوک خواهد بود (یعنی واقعیت از حیثی که رفع شده ثابت خواهد بود).

چون اصل واقعیت ذاتاً قبول عدم و بطلان نمی‌کند، پس بالذات واجب است. پس در آنجا واقعی است که واجب بالذات است و اشیائی

شد، مقدماتی در برهان صدیقین حاجی بکار گرفته شده، مانند، اصل اصالت وجود، و غیر آن، بنابراین هر چند مقدمات حاجی از مقدمات صدرالمتألهین در برهان مذکور کمتر است ولی معهدا نمی‌توان گفت صرفاً در این برهان از وجود حق، به او استشهاد شده است. مرحوم میرزا مهدی آشتیانی که تقریرات نوزده گانه برهان صدیقین را در تعلیقه خود بر شرح منظومه حکمت ذکر کرده در تقریر سوم از آن تقریرات، به تقریر برهان صدیقین حکیم سبزواری پرداخته و آنرا محتاج به مقدماتی می‌داند به قرار ذیل:

۱- وجود اصیل است.

۲- برای وجود حقیقی است که هر دارای حقیقی، حقیقتش به آن می‌رسد.

۳- برای حقیقت وجود، افراد متباین بالذات نمی‌باشد، بلکه تفاوت افرادش به مراتب و ظهورات و اطوار و درجات است (آشتیانی، تعلیقه، ص ۴۹۱)

برهان صدیقین به بیان و تقریر علامه طباطبائی:

در نظر مرحوم علامه طباطبائی، اصل وجود واجب بالذات نزد انسان ضروری است

که دارای واقعیتند در واقعیتشان به آن واقعیت واجب بالذات مفتقرند و در وجود خود قائم به آن واقعیتند. و از آنجا برای شخص متأمل، روشن می‌شود که:

اصل وجود واجب بالذات نزد انسان ضروری و بدیهی است و براهین اثبات‌کننده وجود واجب بالذات در حقیقت تنبیهاتند (اسفار، ۱۵/۶ - ۱۴، حاشیه طباطبائی).

مزایای برهان علامه:

با بررسی این برهان معلوم می‌شود که در طرح آن نیازی به اثبات مسئله اصالة وجود یا ماهیت نیست. و همچنین نیازی به مسئله تشکیک وجود نیست و همچنین به دیگر مقدمات و اصولی که ابن سینا و صدرالمتهلین و حکیم سبزواری در تقریرات خود به کار برده‌اند احتیاجی نیست. بنابراین مسئله خداشناسی را می‌توان اولین مطلب عقلی قرار داد بدون آنکه بر هیچ یک از اصول فلسفی تکیه کند و یا از آنها استمداد نماید زیرا با بررسی اصل واقعیت به ثبوت ازلی آن پی برده شد (جوادی آملی، ده مقاله، مقاله برهان صدیقین، ص ۱۳۵).

اثبات توحید با برهان صدیقین به تقریر علامه

از مزایای دیگر برهان علامه این است که توحید ذاتی حق تعالی نیز با آن اثبات می‌شود، «چون اصل واقعیت بدون هیچ گونه قید و شرطی به ثبوت ازلی رسید و قابل تکرار و تعدد نیست، زیرا در هیچ صرفی تکرار راه ندارد بویژه آن صرفی که از تمام جهت از هر قیدی آراسته و از هر لحاظ بی‌پیرایه است، بنابراین توحید و وحدت مطلقه آن واجب ازلی نیز ثابت خواهد شد» (همان، ص ۱۳۵)^۱

خلاصه

تقریر ابن سینا:

در وجود موجود ما شک نیست. حال اگر این موجود ما، واجب باشد، آنگاه مطلوب یا واجب الوجود ثابت است. و اگر ممکن باشد محتاج به مؤثر است و مؤثر آن نیز اگر واجب نباشد باید ممکن دیگری باشد و این ممکن دیگر اگر همان ممکن اولی باشد این دور است و اگر ممکن دیگری در طول باشد و همینطور ادامه

۱- البته تقریر برهان صدیقین به طریق قیاس خلف از حکیم سبزواری نیز چنانکه اشاره شد به توحید حق تعالی ارشاد می‌کند (شرح المنظومه، غرر الفرائد: چاپ سنگی، ص ۱۴۶، حاشیه).

یافتن عدم بر آن ممنوع است. (صغری) و هر چه که عدم بر آن ممنوع باشد، واجب الوجود بالذات است. (کبری) و گرنه موجب خلف است. پس چنین حقیقت وجود، واجب الوجود بالذات است. (نتیجه)

و تقریر دیگر حکیم سبزواری در واقع خلاصه‌ای از تقریر ملاصدرا است.

تقریر علامه طباطبایی:

اصل «وجود یا هستی، حقیقت عینی است» یک واقعیت است که هر صاحب شعوری در اثبات آن ناچار است. و این واقعیت در ذات خود بطلان و رفع را نمی‌پذیرد، حتی فرض بطلان و رفع آن مستلزم ثبوت و وضع آن است. پس اصل واقعیت واجب بالذات است. و این ضروری و بدیهی است. و براهین اثبات وجود خدا در حقیقت تنبیهاتند.

مقایسه:

در تقریر ابن سینا، به یقینی بودن موجود ما و دفع دور و تسلسل تکیه شده است اما در تقریر ملاصدرا، به اصالت وجود و وحدت وجود و بساطت وجود و تشکیک وجود توسل شده است، معلوم است که اصالت وجود و وحدت وجود از ابتکارات ملاصدرا است و در

یابد تسلسل است. و چون دور و تسلسل باطلند پس ناچار مؤثر ممکنات، واجب الوجود است. به عبارت دیگر: اگر واجب الوجود موجود نباشد آنگاه دور و تسلسل پیش می‌آید لکن دور و تسلسل باطل است. پس چنین نیست که واجب الوجود موجود نباشد.

تقریر ملاصدرا:

وجود که حقیقت اصیل واحد بسیط است، بین افرادش اختلاف کمال و نقص و شدت و ضعف است. غایت کمال مراتب وجود، مرتبه‌ای است که اتم از او نیست. و هر ناقصی نیازمند و وابسته به مرتبه تمام است. و تمام قبل از نقص و فعل قبل از قود است. و تمام شیء آن شیء است و آنچه که افزون بر آن است. پس وجود یا مستغنی از غیر خود است و یا ذاتاً مفتقر به غیر خود است. اولی واجب الوجود و صرف الوجودی است که اتم از او نیست و نقضی در او نیست و دومی که ماسوای اوست، افعال و آثار اوست که قوامی جز به واجب ندارند.

تقریر حکیم سبزواری:

حقیقت وجود که عین اعیان و حاق واقع است، حقیقت مرسله و بی‌قیدی است که راه

عصر ابن سینا مطرح نبوده است. در تقریر سبزواری، بر اصالت وجود و اینکه هر حقیقی به واسطه وجود دارای حقیقت است، و اینکه برای وجود افراد متباین بالذات نیست بلکه تفاوت افراد وجود به مراتب و ظهورات و اطوار و درجات است. و اینکه هر مقابل، غیرقابل مقابل خود است، تکیه شده است. پس سبزواری نیز در برخی مقدمات برهان خود، مانند اصالت وجود با ملاصدرا مشترک است. البته در تقریر سبزواری به طریق قیاس مستقیم تقریباً پیرو ملاصدرا می‌باشد. اما در تقریر علامه طباطبائی، نیازی به اثبات اصالت وجود و تشکیک وجود و غیر آنها که در تقریرات دیگران بکار رفته نیست. و بلکه با تأمل در اصل واقعیتی هست که انسان از پذیرفتن آن مضطر است و اینکه آن واقعیت هیچ قید و شرط ندارد به ثبوت ازلی و توحید او بی برده می‌شود. البته با تقریر سبزواری نیز توحید حق تعالی قابل اثبات است.

کتابشناسی

قرآن کریم.

آشتیانی، میرزا مهدی، تعلیقه بر منظومه حکمت، به کوشش عبدالجواد فلاطوری و

مهدی محقق، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبیها، با شرح خواجه نصیرالدین طوسی، به کوشش دکتر سلیمان دنیا، طبع دارالمعارف مصر، ۱۹۵۸ م.

همو، الاشارات و التنبیها، با شرح خواجه نصیرالدین طوسی، و شرح قطب‌الدین رازی بر شرح خواجه نصیرالدین طوسی، طبع دوم، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ ق.

جوادی آملی، عبدالله، ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، انتشارات الزهراء، ۱۴۰۵ ق.

حلی، حسن بن یوسف، علامه، الاسرار الخفیه فی العلوم العقلیه، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۷۹ ش.

سبزواری، حاج ملاهادی، شرح المنظومه، غرر الفرائد، الالهیات، بالمعنی الأخص، تصحیح مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

السیوری الحلی، مقداد بن عبدالله، شرح الباب الحادی عشر، با کوشش مهدی محقق، همراه با مفتاح الباب شرح حسینی عربشاهی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸.

همو، شرح المنظومه، (اللئالی المنتظمه، غرر الفرائد)، چاپ سنگی، بی تا، بی جا.

لجماعة المدرسين، بقم المشرفة، ١٤٠٤ ق /
١٣٦٢ ش.

طوسی، خواجه نصیرالدین، محمد بن محمد،
تجريد الاعتقاد، به كوشش محمدجواد الحسيني
الجلالی، طبع اول، مركز النشر - مكتب الأعلام
الاسلامی، ١٤٠٧ ق.

همو، شرح الاشارات و التنبهات، طبع دوم،
دفتر نشر کتاب، ١٤٠٣ ق.

همو، اساس الاقتباس، با تصحيح مدرس
رضوی، چاپ دانشگاه تهران، ١٣٦٧.

مطهری، مرتضی، اصول فلسفه و روش
رئاليسم، طبع قم، انتشارات دارالعلم، ١٣٥٠ ش.

واعظ جوادى، محاکمات فلسفیه، چاپ
دانشگاه اصفهان، ١٣٥٧ ش.

همو، الحكمة المتعالية، مكتبة مصطفى،
حواشى حاجى ملاهادى سبزواری، قم، بی تا.

شيرازى، صدرالدین محمد بن ابراهيم،
الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الاربعة، مكتبة
مصطفى، قم، بی تا.

همو، رسالة المشاعر، با شرح ملا محمد جعفر
لاهيجى، و تعليقه سيد جلال الدين آشتياني،
چاپ مشهد، كتابفروشى زوار مشهد، بی تا.

طباطبايى، علامه سيد محمد حسين، اصول
فلسفه و روش رئاليسم، با پاورقى مرتضى مطهرى،
طبع قم، انتشارات دارالعلم، ١٣٥٠ ش.

همو، بداية الحكمة، به كوشش غلامرضا
فياضى، قم، ١٣٦٤ ش.

همو، نهاية الحكمة، به اشراف و كوشش
عبدالله نورانى، مؤسسه النشر الاسلامى، التابعة